شاهد کودک

ماهنامه ی شاهد کودک

شماره ۱۷ خرداد ۱۳۸۶

بها ۲۵۰۰ ریال



در حوض ماهی ۳
دمپایی ابری و دلو ۴
علمی ۶
تولّدت مبارک ۸
جوجه طلایی ۹
جدول حلزون ۱۰
معرفی کتاب ۱۲
ایران ۱۳
فرم اشتراک شاهدکودک ۱۴
نقطه به نقطه ۱۶
قدم به قدم ۱۷
لطیفه ۱۸
زیون بی‌ادب ۱۹
همه جا به نوبت ۲۰
داستان کودک ۲۱
به خرمشهر خوش آمدید ۲۲
معرفی کتاب ۲۴
عجیب و باورنکردنی ۲۵
پیدا و پنهان ۲۶
ماشین بابا ۲۸
آثار بچه‌ها ۳۰
خوب ۳۲
دوستان ۳۴
امام خمینی و بچه‌ها ۳۵
نمایشگاه کتاب





صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسؤول: حسین دهقان
سردبیر: عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: سپیده خلیلی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
صفحه‌آرایی: مهسا بزرگ‌امید
نشانی: تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ بعاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی
بنیاد شهید و امور ایثارگران
خدمات چاپ و توزیع:
موسسه فرهنگی هنری شاهد
چاپخانه :مرکز چاپ - خ دکتر شریعتی- بالاتر از
حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
امور فنی و صفحه‌آرایی: آتلیه شاهد
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد:۸۸۸۲۹۵۲۳
مرکز پخش: تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱ قم: ۷۸۳۰۳۴۰ ۰۲۵۱
و فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر
www.shaded.isaar.ir(www.navideshahed.com)
www.shahedmag.com



تصویر روی جلد: حسن عامه‌کن
نشانی: تهران خیابان آیت‌الله طالقانی،
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی، شماره‌ی ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
email: koodak@shahedmag.com
تلفن: ۸۸۸۳۵۱۰۸



در حوض ماهی

دیشب دوباره
من خواب دیدم
در حوض ماهی
مهتاب دیدم
***
دستم به چانه
چشمم به آب است
ماهی قرمز
انگار خواب است
***

یک برگ آرام
افتاد در آب
من هم پریدم
آهسته از خواب
***

دیدم که مهتاب
خوش‌حال و بی‌تاب
در آسمان است
نه توی این آب

- قیصر سربازی
- تصویرگر: حسن عامه‌کن



مهری ماهوتی
تصویرگر: سحر حقگو

دمپایی ابری و هلو



یکی بود، یکی نبود. یک دمپایی ابری غمگین بود. دمپایی صورتی زیر درخت نشسته بود. فکر می‌کرد، حالا که لنگه‌ام را گم کردم، دیگر به درد هیچ کس نمی‌خورم. در همین فکر بود که صدایی شنید. چند دانه هلو را دید. هلوها بالا و پایین می‌پریدند و فریاد می‌زدند.
هاچین و واچین بپر پایین.
یک هلوی توپولی به شاخه آویزان بود.



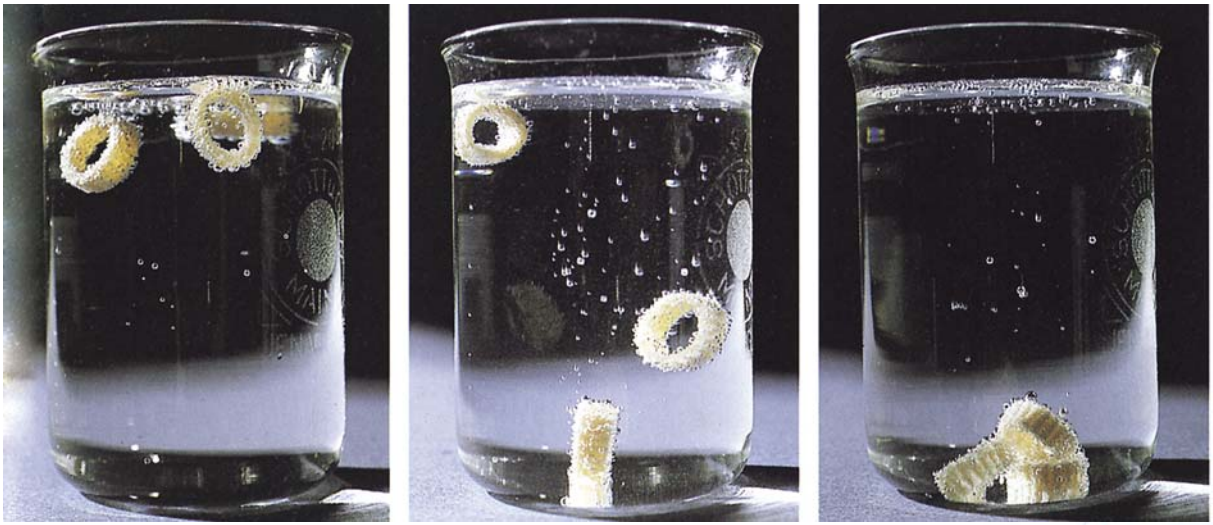
ترسان و لرزان بود. دمپایی نزدیک رفت و گفت: «چه هلوی قشنگی! چه رنگی! تو که شیرین و رسیده‌ای چرا از شاخه پایین نمی‌آیی؟»

هلو گفت: «می‌ترسم، اگر بیفتم زخمی می‌شوم.»

دمپایی گفت: «بپر روی من. من خیلی نرم هستم. قول می‌دهم هیچ طوری نشوی.»

هلوی شیرین، شاخه را ول کرد و پایین افتاد. دمپایی با خوش‌حالی او را کنار دوستانش رساند.



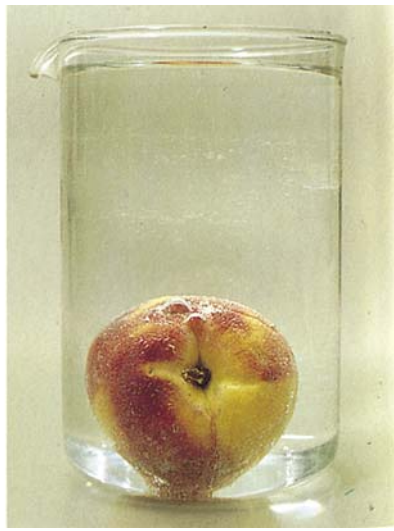


علمی

ماکارونی در آب گازدار

اگر در یک لیوان آب گازدار چند دانه ماکارونی شکل‌دار بیندازی، اول آن‌ها به آرامی به ته لیوان می‌روند، قدری آن جا می‌مانند، دوباره بالا می‌آیند و این کار را تکرار می‌کنند.

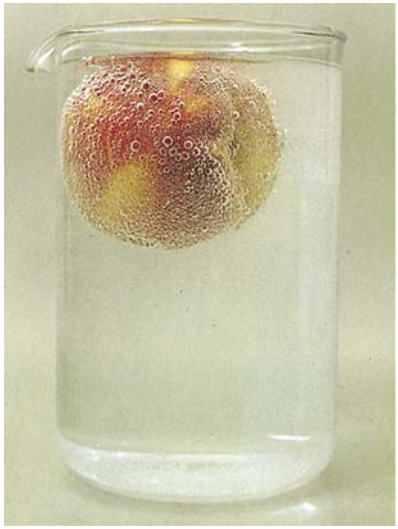
می‌دانی چه اتفّاقی می‌افتد؟ حباب‌ها به ماکارونی‌ها می‌چسبند، درست مثل کمربندهای شنایی که به بچه‌ها می‌بندند تا زیر آب نروند. وقتی ماکارونی به سطح آب می‌آید، حباب‌ها می‌ترکند؛ دوباره ماکارونی سنگین می‌شود و پایین می‌رود. بعد به اندازه‌ی کافی، حباب اطراف آن را می‌گیرد و بالا می‌آید.



اگر هلو را هم در آب گازدار بیندازی، اطراف آن را حباب‌های ریز می‌گیرد.



در نتیجه، هلو به حرکت در می‌آید.



هلو همیشه در زیر آب حباب جمع می‌کند. امّا وقتی روی آب می‌آید، حباب‌ها می‌ترکند.

عنکبوت‌های آبی، حباب‌های هوا را می‌گیرند. به همین دلیل، لازم نیست که برای نفس کشیدن، از آب بیرون بیایند.



تولّدت مبارک

تصویرگر: فاطمه قاسمی

به تعداد سال‌های تولّدت، با کشیدن خط، شمع‌ها را به کیک وصل کن!



جوجه طلایی

تصویرگر: مریم حرمی

این صفحه را روی یک تکّه مقوّا بچسبان، بعد دور شکل را از محلّ نقطه‌چین قیچی کن! با استفاده از یک دگمه‌ی قابلمه‌ای، پوسته‌های تخم‌مرغ را در محلّ علامت‌گذاری شده به هم وصل کن!



جدول حلزون

طراح: ابراهیم زارعی
تصویرگر: جلاله جلالی

اوّل پاسخ جدول را در خانه‌های مخصوص خود بنویسید، بعد ستون رنگی را که رمز جدول است؛ بخوانید.

۱ـ به روزهای شنبه تا جمعه که هفت روز است گفته می‌شود.
۲ـ نور خورشید است.
۳ـ نام مبارک پیامبر اسلام (ص) است.
۴ـ در جنگل و باغ وجود دارد و باعث پاکیزگی هوا می‌شود.
۵ـ محّل مسجد امام زمان (عج) در قم است.
۶ ـ برای پاکیزه و تمیز شدن به آن جا می‌رویم.
۷ ـ جای انسان‌های خوب و درستکار در آن دنیاست.
۸ ـ بر آمدگی پشت شتر که آب را در آن ذخیره می‌کند.
۹ـ پارچه‌ای که جلوی پنجره آویزان می‌کنند.





برندگان جدول شماره‌ی ۱۴:
مائده تاجیک
آرزو رسولی

معرفی کتاب

کلوچه و مورچه





شعر کلوچه و مورچه یکی از ده شعر زیبای کتابی به همین اسم است که خانم مهری ماهوتی شعرهای آن را سروده‌اند. حالا بیا قسمتی از شعر کلوچه و مورچه را با هم بخوانیم.

توی کلوچه
آرده و گردو
دوست دارد آن را
مورچه کوچولو

* *

به مورچه می‌دم
یک کمی از این
بابایی می‌گه
هزار آفرین

اگر خواستی مورچه کوچولوی خوشگل شعر را که خانم سحر حقگو آن را کشیده‌اند ببینی، می‌توانی کتاب کلوچه و مورچه را از نشر شاهد به قیمت ۵۰۰ تومان بخری. در ضمن تلفن مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱-۰۲۱ و مرکز پخش قم: ۷۸۳۰۳۴۰-۰۲۵۱است.

*



فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۱۵۰۰ تومان و مبلغ اشتراک یکساله ۳۰۰۰ تومان است.

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک۳

صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولد: .. / .. / ۱۳..

نشانی: .....

کد پستی: ..... تلفن: .....

مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

شهرزاد بدر
گلناز نادعلی‌پور
نیلوفر شیرین زبان
لیلی پوراسماعیل
مبینا علیه‌پور
محمد طه مرادیان
هادی فیروزی
مهدی فیروزی
مبینا آقاجانی

امیر معز پیر محمد جماعت
فرزین سماک محّمدی
مهدی کرمی
مریم قنبرزاده
زهرا حاج علیان
سرور بازرگان
نگین شیرکوند
مهدیه مقداری
پرنیان اسدیان

ملیکا رستم‌خانی
محمدرضا رستم‌خانی
بهنام صالح‌آبادی
رضا نظری خواجه
فاطمه امیدی
آرزو رسولی





ایران

● جعفر ابراهیمی

● تصویرگر: سحر حق‌گو

عشق تو را دارم
در قلَب و در جانم
تو خوب و زیبایی
ای خاکِ ایرانم

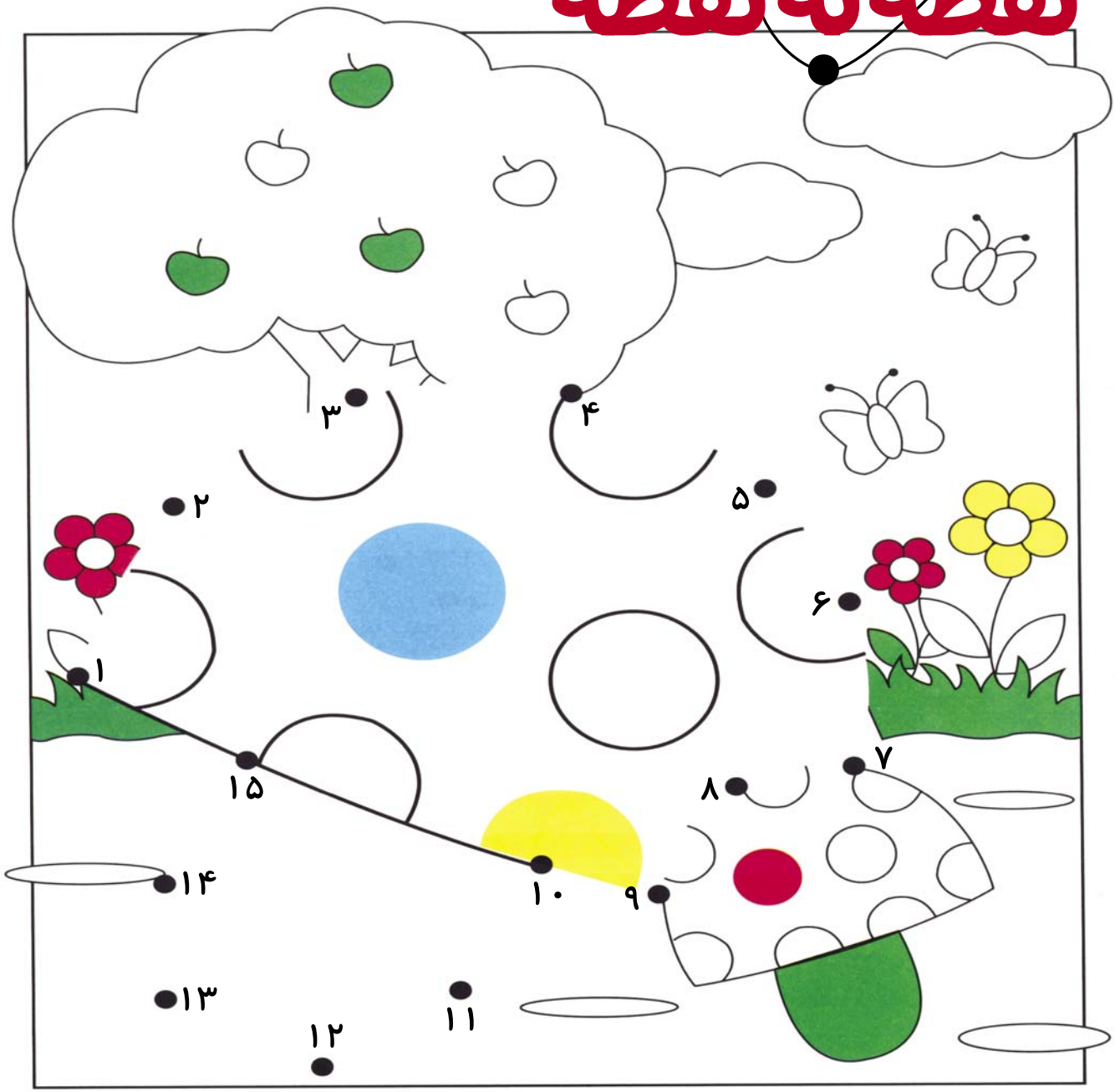
خورشید می‌خندد
در آسمانِ تو
راهی به زیبایی‌ست
رنگین‌کمان تو

پر آب و پُر بار است
هر رود و خاکِ تو!
من عاشقم، عاشق
بر خاکِ پاکِ تو

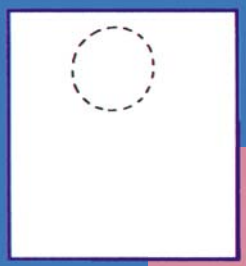
همیشه خواهم کرد
از تو نگهبانی
خوش‌حال و مغرورم
که هستم ایرانی

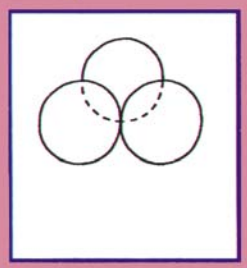

ایران
من

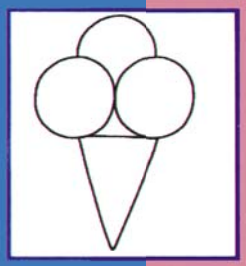
نقطه به نقطه

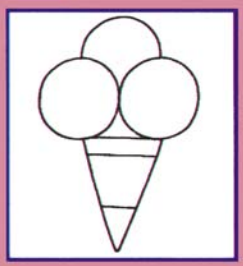


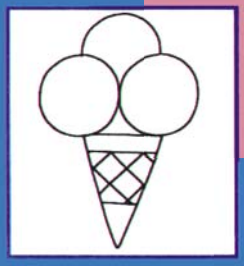
به ترتیب عددها را به هم وصل کن و بعد تصویرها را رنگ کن!

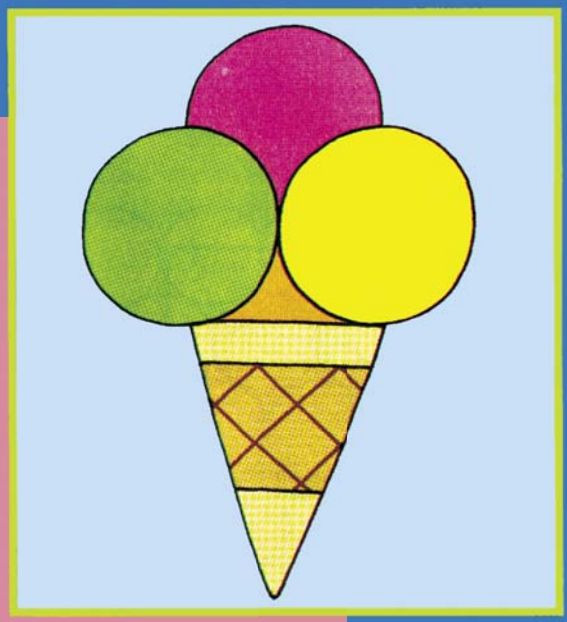












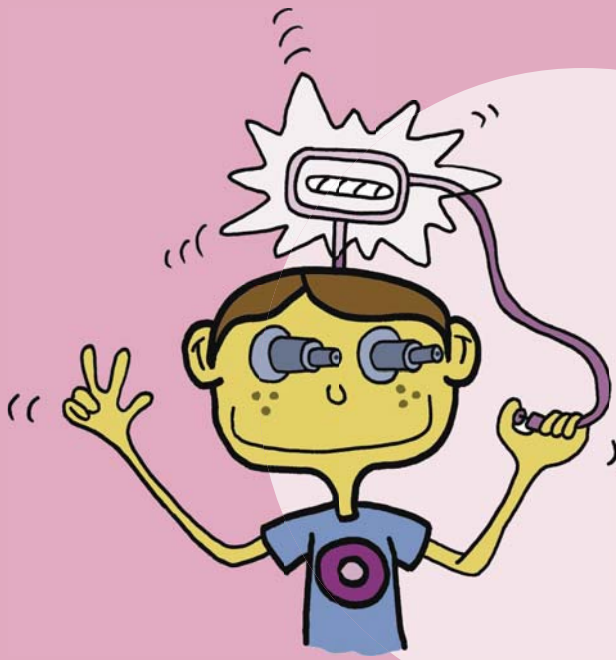
قدم به قدم

مریم حرمی

اگر می‌خواهی نقّاشی کردن را درست یاد بگیری تمرین‌های این صفحه را با دقت انجام بده!

لطیفه

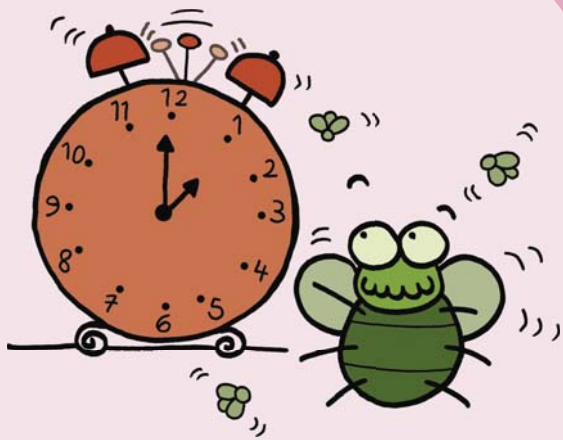
تصویرگر: بهاره زارع



دوربین

چشم پزشک به بیمار می‌گوید: «آقا، متأسفانه چشمان شما دوربین شده!»

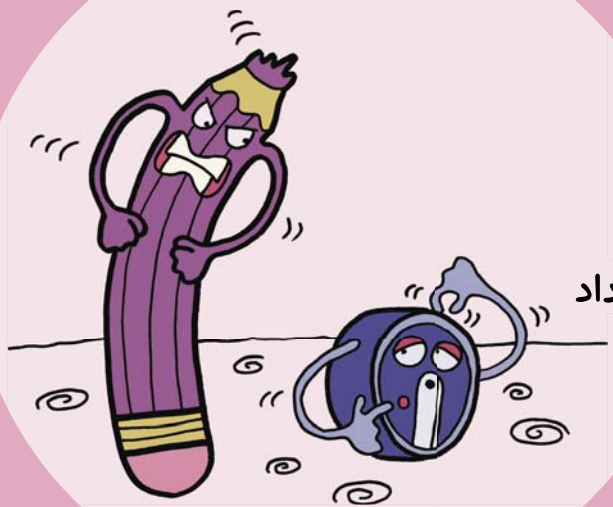
بیمار می‌گوید: «پس آقای دکتر، قربان دستتان! یک حلقه فیلم داخلش بگذارید تا چند تا عکس از بچّه‌ها بگیریم!»



مگس‌های وقت شناس

مسافر به مدیر هتل می‌گوید: «آقا اتاق من پر از مگس است!»

مدیر هتل جواب می‌دهد: «نگران نباشید. یک ساعت دیگر که وقت ناهار است همه‌ی آنها به رستوران می‌روند!»



شکایت مداد

یک مداد به علّت بد تراشیده شدن سرش، از مداد تراش به اتّحادیه‌ی سلمانی‌ها شکایت کرد!!!



زبون بی‌ادب

باز یه دندون جدید
در آورده دهنم
دوست دارم هی نوکشو
به زبونم بزنم

ولی مامانم می‌گه:
نکن این کار و زیاد
چون با این زبون زدن
دندونت کج در می‌آد

به مامان می‌گم: باشه
حرفشو گوش می‌کنم
ولی بعد از یه ساعت
باز فراموش می‌کنم

می‌خوام این زبونمو
لِه کنم لای لبم
تا کمی ادب بشه
زبون بی‌ادبم

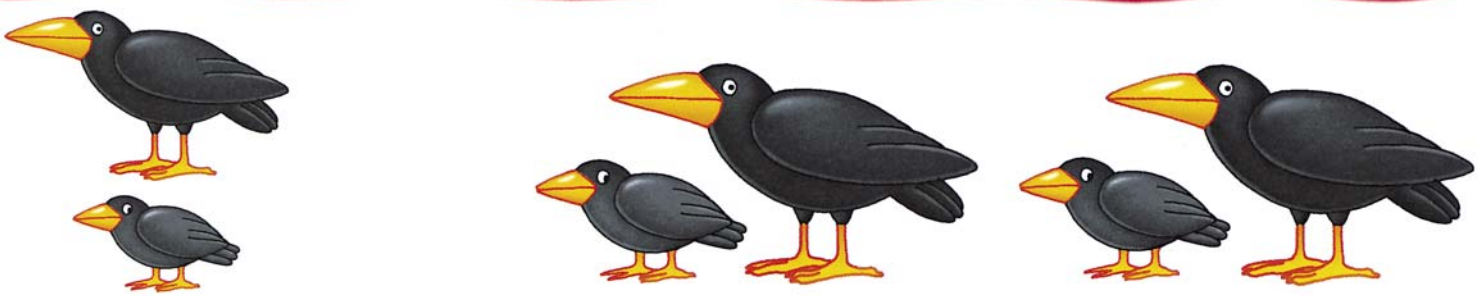
- ناصر کشاورز
- تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

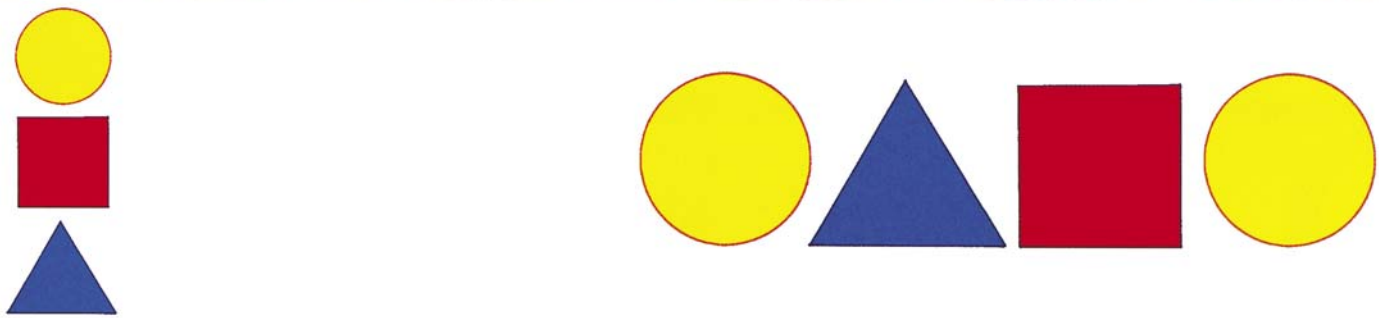
همه جا به نوبت

تصویرگر: الهه اسدی

به هر ردیف توجّه کن! با کشیدن خط، تصویر مناسب را در جای خود قرار بده!









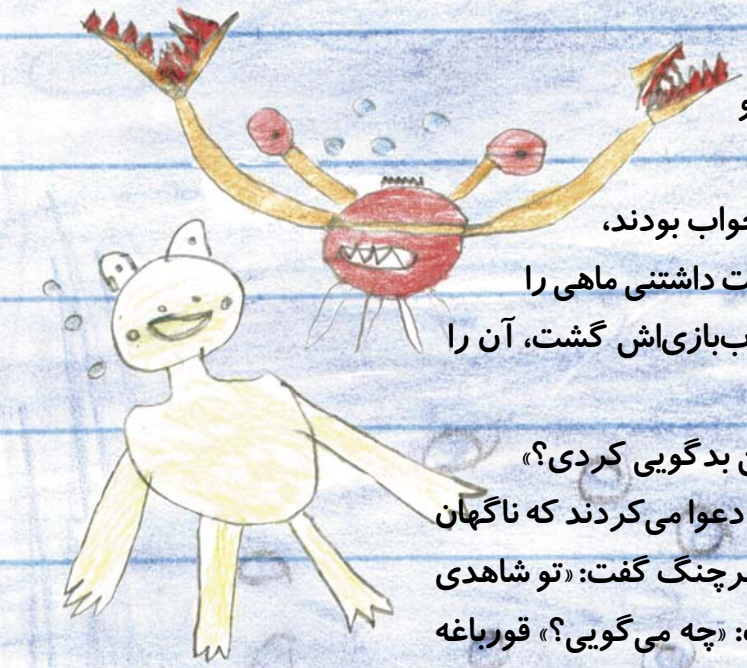
داستان کودک

ماهی و قورباغه

- داستان: پارسا صفاری‌فر
- نقاشی: محمدحسین آقازاده‌ی دهخواریقانی

روزگاری یک ماهی و یک قورباغه با هم دوست بودند. روزی یک خرچنگ که با همه‌ی ماهی‌ها و قورباغه‌ها دشمنی داشت به خانه‌ی قورباغه رفت و گفت: «سلام قورباغه، می‌دانستی که ماهی درباره‌ی تو چه گفته؟»

قورباغه گفت: «نه! چی گفته؟» خرچنگ گفت: «درباره‌ی پدر و مادر تو بد گویی کرده.»



قورباغه با عصبانیت گفت: «همه‌ی ماهی‌ها بی‌ادب هستند.»

خرچنگ گفت: «راست می‌گویی، او حتی درباره‌ی پدر و مادر من هم حرف بد زده است.»

خرچنگ از خانه‌ی قورباغه بیرون رفت. شب، وقتی همه خواب بودند، خرچنگ یواشکی به خانه‌ی ماهی رفت و اسباب‌بازی دوست داشتنی ماهی را برداشت و با خود برد. صبح روز بعد، ماهی به دنبال اسباب‌بازی‌اش گشت، آن را پیدا نکرد و به مدرسه رفت.

وقتی قورباغه او را دید، گفت: «چرا درباره‌ی پدر و مادر من بدگویی کردی؟»

ماهی گفت: «پس تو اسباب‌بازی مرا دزدیدی!» آن‌ها با هم دعوا می‌کردند که ناگهان خرچنگ پیدا شد. تا آن‌ها خرچنگ را دیدند، قورباغه به خرچنگ گفت: «تو شاهدی که او درباره‌ی پدر و مادر من بدگویی کرده.» ماهی گفت: «چه می‌گویی؟» قورباغه گفت: «یعنی تو به پدر و مادر من فحش نداده‌ای؟» ماهی گفت: «نه.»

قورباغه و ماهی به خرچنگ نگاه کردند. خرچنگ گفت: «من دروغ گفتم ولی معذرت خواهی می‌کنم.» آن‌ها او را بخشیدند. خرچنگ قول داد که همیشه راست‌گو باشد.

مسابقه
به خرمشهر خوش آمدید!

• تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان



برای این تصویرها، یک داستان تعریف کن و از یک بزرگ‌تر خواهش کن آن را بنویسد و برای ما بفرستد! ما به داستان‌های خوب جایزه می‌دهیم.



بی‌سیم‌چی کوچک



می‌خواستم بروم مدرسه که مادر گفت: «امشب، میهمان داریم.»
خواستم بپرسم چه کسی میهمان ماست که دیدم دارد گریه می‌کند. با گوشه‌ی روسری اشکش را پاک کرد و تا دم در همراهم آمد.
مدرسه‌ی ما آخر کوچه است. وقتی خواستم بروم توی مدرسه، هنوز مادرم دم در ایستاده بود، برایش دست تکان دادم.
زنگ آخر فارسی داشتیم. اصلاً حواسم به درس نبود.
«مادر چرا گریه می‌کرد؟ چه کسی میهمان ما بود؟»...
اگر می‌خواهی، جواب این سؤال‌ها را بفهمی، کتاب بی‌سیم‌چی کوچک را بخوان.
این کتاب را خانم لیلا برزگر نوشته‌اند و تصویرهای زیبای آن، کار خانم هدا حدادی است. این کتاب را نشر رخشید به چاپ رسانده است. در ضمن تلفن مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱-۰۲۱ و مرکز پخش قم: ۷۸۳۰۳۴۰-۰۲۵۱ است.

عجیب و باورنکردنی

این لاک‌پشت وقتی ۵۰ ساله بود، یک حیوان وحشی، پای او را کند. لاک‌پشت بیچاره از غصّه دیگر غذا نخورد. سرانجام دکتر حیوانات به فکر افتاد که یک پای مصنوعی برای او درست کند.

دکتر یک چرخ را با یک میله به زیر لاک او وصل کرد!

حالا لاک‌پشت با این پا روی هر زمینی می‌توان راه برود و اشتهایش آن قدر باز شده که وقتی نگهبان پارک غذای لاک‌پشت‌ها را می‌آورد، او به بقیه تنه می‌زند و زودتر خودش را به غذا می‌رساند.

این لاک‌پشت‌ها بیش از ۱۰۰ سال عمر می‌کنند.



لاک‌پشت‌هایی وجود دارند که

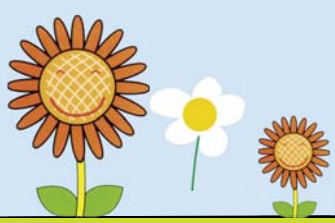
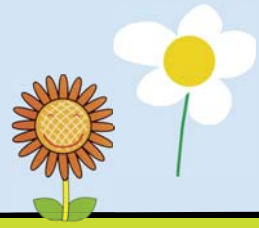
فقط در خشکی زندگی می‌کنند.



تصویرگر: مریم حرمی

بُبُر و بچسبان

تصویرهای این صفحه را ببُر و در صفحه‌ی رو به رو بچسبان!

ماشین بابا

ماشین بابا
هم رنگ دریاست
خیلی قدیمی است
بسیار زیباست
***
حالش خراب است
پیرست و خسته
در سرفه‌هایش
دودی نشسته
***
دیروز غَش کرد
توی ترافیک
بردیم آن را
پیش مکانیک
***
آلوده کرده
او شهرمان را
روشن نکردیم
ما دیگر آن را

● قیصر سربازی
● تصویرگر: حسن عامه‌کن





بچّه‌ها در غرفه‌ی شاهد بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب





عکس: حمیدرضا همّتی

















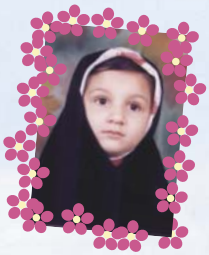
آثار بچّه‌ها

فاطمه امیدی- ۱۰ساله-زرین‌شهر



مائده‌سادات دشتی-۶ساله-قم





فاطمه محمدزاده مقدم



غزاله نیک‌فرجام



امیرحسین ایمانی



مژگان جعفری



دانیال شرقی ثانی



امیر ابراهیمی



علیرضا نیک سیرت



پارمیدا اشراقی

پارمیدا جان
تولّدت مبارک!

فاطمه رحیمیان‌بیدگل-۵ساله-کاشان



نیکو اصل فارغ-۶ساله-تبریز



کیمیا بوداغ-۵ساله-تبریز



حدیث ذوالفقاریان-۷ساله-تهران



مهدی حسن‌زاده-۴ساله-قم



فاطمه بمانی-۴ساله-تهران



دوستان خوب

معصومه ذباح
تصویرگر: منصوره سهرابی

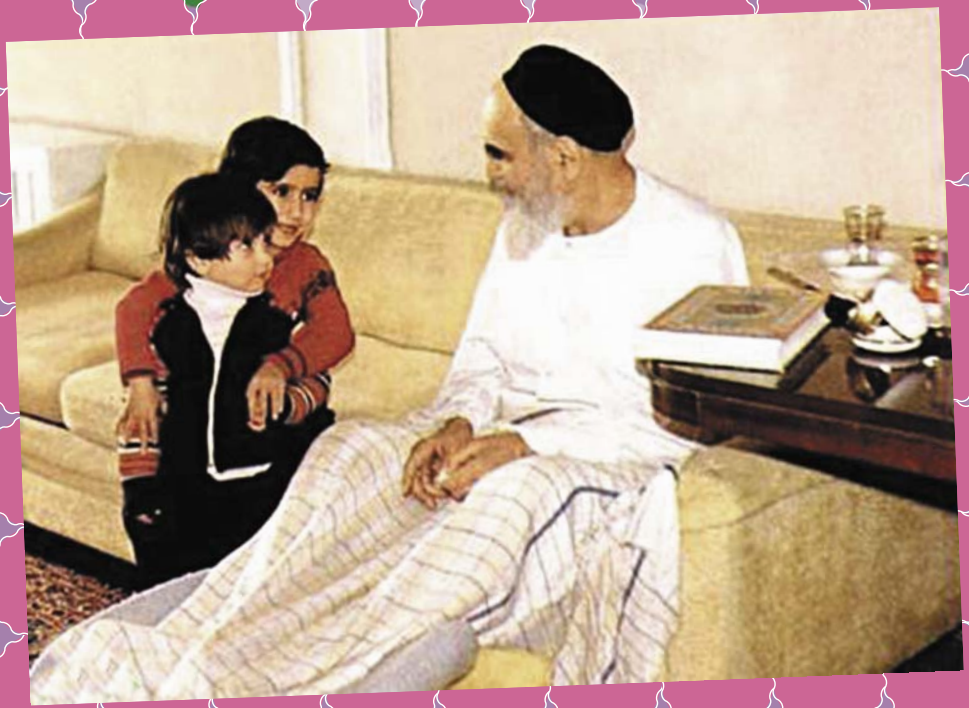
یک خط بود این شکلی ~ که از تنهایی حوصله‌اش سر رفته بود. یک خط بود این شکلی ◎ که ازتنهایی حوصله‌اش سر رفته بود خط این شکلی ~ به طرف راست به راه افتاد.

خط این شکلی ◎ به طرف چپ به راه افتاد. خط این شکلی ~ به خط این شکلی ◎ رسید و گفت: «سلام تو چه قدر شبیه حلزون هستی.»

خط این شکلی ◎ گفت: «تو هم مثل یک کرم خاکی هستی». هر دو خط این شکلی ◎ و این شکلی ~ خندیدند، پیچ خوردند و تاب خوردند. خط این شکلی ◎ یک حلزون شد این شکلی  خط این شکلی ~ هم یک کرم خاکی صورتی این شکلی

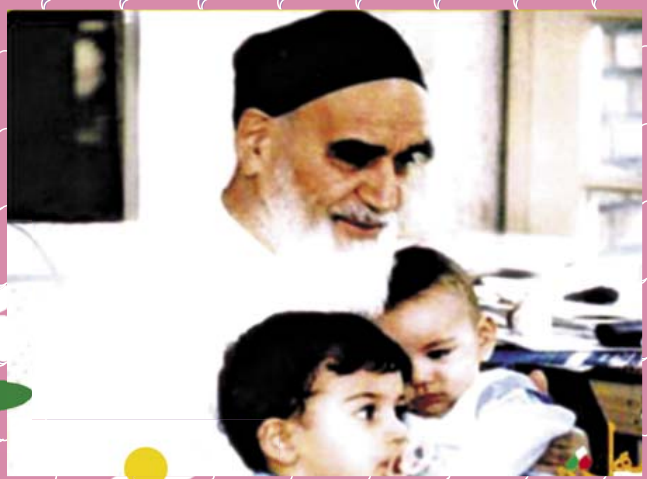


حلزون و کرم خاکی با هم دوست شدند تا دیگر تنها نباشند، این شکلی.



امام خمینی و بچّه‌ها

او بچّه‌ها را دوست داشت و بچّه‌ها او را.
او نگران آینده‌ی بچّه‌ها بود و وقتی بیمار شد، بچّه‌ها نگران سلامتی او.
امروز که در بین ما نیست، بچّه‌های دیروز که او را دیده بودند، خاطره‌های خود را برای بچّه‌های امروز تعریف می‌کنند.
همه می‌گویند: کاش او ۱۳ خرداد سال ۱۳۶۸ از پیش ما نرفته بود!





عکس: حمیدرضا همّتی